



۲۰۱۷/۱۱/۲۰

ملک الشعراء محمد نسیم اسیر

به یاد وطن!

دلَم به طفل ز مادر بریده می ماند
تتم به مادر بی نور دیده می ماند
چه سوزها به دل است و ندیده می ماند
چه شورها به لبم نا شنیده می ماند
سرم جنون زده درد های بی وطنی ست
که شامها به فغان، تا سپیده می ماند
به گوش کس نرسد ناله های شبگیرم
ندیده اند غم، نا شنیده می ماند
وجود من ز وطن دور میتپد چوتنی
که تا جدا شود از سر، تپیده می ماند
چو غنچه دامن صبرم به یاد مام وطن
دریده است خدایا، دریده می ماند؟؟
مپرس از غم آوارگی و دربدری
که داغ بردل و حسرت به دیده میماند

به اهتمام ولی احمد نوری

بشام هجرتو رنگ از رخم پریده، کنون
به وصلم ار نرسانی، پریده می ماند
خمیده قامت من زیر بار محنت ها
تو دست من چو نگیری، خمیده میماند
وصال اگر طلبی دل به موج دریا زن
سری که شور ندارد، جریده می ماند
مزن به تیغ جفایم که در طریق وفا
رمید اگر دلم از تو، رمیده میماند
مجو دگر ز «اسیر» جفا کشیده سکون
که چون پرید زدامی، پریده میماند

م. نسیم «اسیر» سپتمبر ۹۰م، بن المان



